

نمایش « ایرانیان »

تصنیف آیسخیلوس

-۲-

در باره این وقعه بود که آیسخیلوس تراژدی خود را نوشت ، و یونانیان آن نمایش را در حکم یادآوری یکی از مفاخر خود و نشانه فتوحی که نصیب ایشان شده بود تلقی نمودند .

تراژدی که یونانیان **تراغودیا** (۱) می‌گفتند در حقیقت تعزیه خوانیست ، یعنی حادثه غم‌انگیز و حزن‌آوری را بصورت نمایش در آوردن و توسط چند تن آکتر و یک دسته خواننده آن را در برابر تماشاچیان عرضه کردن ، بطوری که بینندگان را از رؤوس وقایع آن حادثه آگاه سازد و ایشان را متأثر کند . اما وقعه شکست ایرانیان ، برای یونانیان غم‌انگیز و حزن‌آور که نبود ، سهل است ، موجب سرافرازی و شادی نیز بود . پس آیا مناسب و ممکن بود که این پیروزی خویش را بصورت تعزیه ای در آورند و در هنگام اقامه جشن آن را نمایش دهند ؟ بلی ، ذهن و قاده و قریحه خارق العاده آیسخیلوس چاره این کار را کرد ، باینکه میدان نمایش را از خاک یونان ب خاک ایران منتقل کرد ، و اشخاص نمایش را از مردم ایران اختیار کرد . برای ایرانیان وقعه نبرد سلامیس حادثه حزن‌آوری بود ، و تعزیه را ممکن است از لحاظ ایشان ترتیب داد . این تعبیه آیسخیلوس يك فایده دیگر نیز داشت ، و آن اینکه تراژدی ساختن در باره يك وقعه معاصر را ممکن ساخت . چه ، مطابق قوانین مسلم و متبع ادبی ، یونانیان نمی توانستند حوادث عصر خود را بصورت تراژدی جلوه گر سازند . چرا ، برای اینکه انسان نمیتواند معاصرین خود و مردمان نزدیک بعصر خود را ببیند که مطالب عادی مربوط بزنگانی روزانه را که مانند زندگانی روزانه خود اوست بشعر بیان کند و با آواز ادا نماید . شما تعزیه خوانی درباره شمر و امام حسین ، یاراجع بسلیمان و بلقیس ، یا حتی در باب تیمور لنگک را

۱ - این لفظ بهمین صورت در کتب فلاسفه قدیم ما من جمله مصنفات ابن سینا آمده است .

میتوانید تحمل کنید؛ ولی اگر از قصه قتل میرزا تقی خان امیر کبیر تعزیه‌ای بسازند، و امیر کبیر وزن او و ناصرالدین شاه و قاتل امیر کبیر یعنی حاج علی خان مراغه‌ای ملقب با اعتماد السلطنه از ایل مقدم (که اصل آنها بقوم مغول میرسید) همگی سخنان خود را بشعر بگویند و آوازشان را روی صحنه سر بدهند، تماشاچی بجای آنکه متأثر شود خنده سر میدهد، که این چه جنغولک بازی است. ما میتوانیم مردمی را که از عصر ما بفاصله معقولی دور باشند بینیم که کاری برخلاف معمول عصر ما می کنند، و حتی بعبید نمیدانیم که چون رستم در پانصد سالگی کشته شد مادرش رودابه ندبه و زاری کرده باشد که فرزند دُر دانهام جوان مرگ شد! ولی این قبیل امور را درباره مردم زمان خود نمیتوانیم قبول کنیم.

آیسخیلوس چنین دریافته بود که انسان همان طور که درباره زمان دور از خود بعضی جوازا قائل میشود نسبت ب مردمی هم که از حیث مکان و قومیت از او دور و نامتجانس باشند چنین جوازی میدهد. ما از هموطنان خود و مردمان اقوامی که آنها را دیده‌ایم و می‌شناسیم و عبادات و رسوم ایشان واقفیم توقع نداریم که بجای تکلم ساده و معمولی زبان شعری و آوازه خوانی را بکار ببرند، ولی درباره قوم غریب و دوری مثل سُرخ پوستان امریکا یا اهالی مرکز افریقا یا بربرهای افریقای شمالی یا اهالی تبت و مغولستان و سیبری که کمتر باحوال ایشان آشنائیم و شاید هیچ وقت حتی یکی از ایشان را هم ندیده‌ایم مانعی نمی بینیم که شخصی تعزیه‌ای بسازد و ایشان را در روی صحنه با آواز خوانی درآرد. این نکته را راسمین نمایش نگار عالی رتبه فرانسه در مقدمه نمایشی که خود او با اسم بایزید (سلطان عثمانی در همان عصر خود او) نوشته بود بیان کرده و عنبر آیسخیلوس را (بلکه هنر کردن او را) در این امر بر خوانندگان روشن ساخته و ضمناً خود را هم از طعنه نقادان مصون کرده است.

باری، میدان وقایع در نمایش ایرانیان شهر شوش است، و از بلاد عمده ایران در آن زمان این شهر بیونان نزدیکترین شهر بود و لشکرها از آنجا برای افتاده بودند و بآنجا بایست مراجعت کنند و در انتهای نمایش خود خشیارشا که تازه از جنگ برگشته است بآن شهر میرسد، و این بر حسب قرائن بدو ورود او بخاک ایران است.

این تفصیل را باین جهت دادم که آیسخیلوس اشتباهی کرده و دخمه دارای بزرگ را که در نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید واقع است در شهر شوش قرار داده است. وقتی که آن را نمایش داده اند در صحنه وسط طالار نمایش يك چهار طاقی گنبددار پیا کرده بوده اند که گاهی بجای آنشگاه و معبد و گاهی بمنزله دخمه دارا محسوب میشده و در عقب آن فضای وسیعی بوده است که گاهی گوشه ای از قصر ملکه و زمانی طالار مشورت بزرگان و سالخوردگان مملکت بشمار میرفته. از اشخاص نمایش فقط دو نفر بنام یساد میشوند، یکی دارای بزرگ است که روح اوظاهر میشود و دیگری خود خشیارشاست. ملکه مادر خشیارشا که اسم او بفرس قدیم خوئس بوده و در یونانی ائسا نامیده میشود در نمایش اسم ندارد و فقط بانوی مملکت یا ملکه خوانده شده است. غیر از اینها يك فرستاده یا قاصد است که از یونان می آید و خبر جنگ و فتوحات ارضی و شکست آخری را می آورد، و جماعتی از بزرگان و سران قوم و سالخوردگان مملکت که شاهنشاه ایران اداره امور را تحت ریاست مادر خود بمصلحت بینی و شور و مشورت ایشان موکول کرده است. این جماعت را آیسخیلوس باین جهت تعبیه کرده است که در هر تراغودیا بایست يك جماعت برای آواز خوانی دسته جمعی باشد.

در تمام نمایش بهیچ وجه اسم یونانی مندرج نشده است، ولی اسامی عده زیادی از سرکردگان لشکرهای مختلف و اقوام گوناگونی که در سپاه ایران بودند برده شده است، چندتائی از آن اسمها بصورتیست که نمیتوان یقین داشت اصل و منشأی دارد یا نه، زیرا که نه یونانیست نه پارسی، ولی لااقل چهل و دو اسم از آن اسمها بفرس قدیم است که آیسخیلوس باقتضای زبان یونانی آنها را اندکی تغییر داده است، اُرتفرنس، اُرتمبارس، هیستائیکساس، و غیره، که حتی در زبان یونانی هم غریب و عجیب بوده، و این امر بغیر عادی بودن نمایش کمک میکرده و آن را از عرصه زمان و مکانی که تماشاکننده بآن مأنوس بوده است دورتر میبرد است؛ و حتی بعضی از کلمات یونانی را نیز آیسخیلوس عمداً چنان ترتیب داده بوده است که در گوش هموطنانش لفظ خارجی جلوه کند.

امری که بارتقای این نمایش بملو درجه تراژدی مدد کرده است اینست که يك جمله و کلام ناشایست در آن نیست و گفتارها همه ناشی از عظمت و جلال و شجاعت

هر دو طرفست . منتقدین اروپائی (که طبعاً هواخواه یونان اند و در هر امری که پای ایران و یونان در بین باشد طرف اهل یونان را میگیرند) از این خاصیت این نمایش خواسته اند مدیحه‌ای برای یونانیان بیرون بیاورند و باز هم برتری و بزرگی ایشان را بنمایند ، و پروفیسر کیلبرت متری مترجم انگلیسی این نمایش گفته است ببینید يك دشنام بدشمن نداده اند و يك طعن و طنز بایرانیان نزده اند و از راه پست جلوه دادن ایشان خود را بزرگ نکرده اند . درستست که نمایش این طور است که او گفته ، ولی واضح است که غیر از این کاری نمیتوانسته است بکند ، چه اشخاص نمایش چنانکه گفتم ایرانی اند و طبعاً ایشان حاضر نیستند که در باره خود کلمات موهن و تحقیر آمیزی بکار ببرند و آیسخیلوس نمی تواند در دهان ایشان اقراری بیستی خودشان بگذارد ؛ ولی نمایش را برای یونانیان نوشته است و برای تعظیم و تجلیل قوم خود ساخته است و در یونان عرضه کرده است ، باز هم طبیعی است که از قول ایرانیان بملت خود دشنام نخواهد داد ، سهل است ، هر چه تمجید و تحسین قوم یونانی در ضمن گفته‌های ایشان بیشتر بکنجاند بهتر است ، و در حکم شهادت است که دشمنان بفضل و بزرگواری قوم خود او داده باشند . بهر جهت ، خوئس و دارای کبیرا مردم شریف و کریم بجا آورده ، و امرا و شهر بانان ایرانی را که در بردها کشته شدند بنیکی و بزرگی یاد کرده است ؛ اثری از بزدلی و جبن و بی رحمی در صفات احدی دیده نمی شود ؛ حتی خشیارشا - با آنکه بر عاقبت و خیم جنگ ندبه و شیون میکند - تقصیر را بگردن دیگران نمی گذارد و شخص خود را مقصر و مورد ملامت میدانند .

البته که شاهنشاه ایران را معذور نمی دارد . بر خاک یونان حمله برده است و شهر آنته را سوزانده است ، و در نظر آیسخیلوس جنایتی ازین بالاتر نیست . اما جنایت او را ناشی از جنون عظمت و ماخولیای سروری که بر سرش زده است جلوه می دهد . گناهش اینست که خویشان را برتر و بالاتر از عالمیان می داند ، و چنین ادعائی در اعتقاد اهل یونان سترک ترین گناه است و نتیجه ای ندارد جز تباہ گشتن مدعی . عبارتی که هر دئس بزبان اردوان برادر دارا گذاشته است و من سابقاً نقل کردم در حقیقت نتیجه ایست که از این نمایش گرفته میشود : **خداوند نمی پسندد که جز او کسی دعوی بزرگی کند .**

شاه هم بشر و مثل سایر افراد بشر است و بر سر او حکم خدا جاریست.
 خلاصه اینکه از این لشکر کشی بزرگ شاهنشاه ایران، اهل یونان بجلال و سربلندی نایل شدند، و ایرانیان تمامی کشتیهای خود را از دست دادند، و غالب سر-
 کردگان و بزرگانشان کشته شدند، و علاوه بر ننگ هزیمت که گریبانگیرشان شد نام
 بدی نیز در تاریخ عالم گذاشتند که شهر آتنه را سوزاندند، و یکصد و پنجاه سال بعد از آن
 وقعه چون اسکندر مقدونی بایران لشکر کشید و فاتح گردید، با انتقام آن آتش افروزی
 قصرهای عظیم شاهان ایران را در پارسه که امروزه تخت جمشید مینامیم آتش زد و
 ویران کرد.

این را هم بگوئیم که در باب تاریخ این وقعه و سایر وقایع شاهنشاهی هخامنشیان،
 یگانه مدرک و سندی که بدست ما رسیده است همان اسناد یونانیدست و از قلم هموطنان
 قدیم خود حکایت این جنگ و جنگهای دیگر بایونان را نداریم تا بدانیم که آنها آن را
 چگونه نقل میکردند. اهل یونان بدیهی است که هر حادثه‌ای را بنحوی که با حس
 ملت پرستی و تجلیل نفسشان موافق آید نقل میکردند، و ما همیشه این بهانه را داریم
 که قلم در کف دشمن است.

لکن باین بهانه که اینها اقوال دشمنان است نباید آنها را ندیده بگیریم و بسوی
 آنها نرویم، خیر، درست یا غلط، بیشتر تاریخ ایران در کتب اقوام خارجی مضبوط
 است و باید تمامی آنها را بفارسی ترجمه کنیم و بخوانیم. تواریخ که جای خود دارد، حتی
 اینگونه نمایشها، یاسفرنامه‌های سیاحان خارجی، یا تحقیقات و مطالعات مستشرقین اروپا
 ولو اینکه مغرض باشند، نیز باید بفارسی ترجمه شود و از روی آنها تاریخ جامع و نزدیک
 بعد کمالی برای ایران نوشته شود. (پایان)

یغمای جندقی

متمول!

آنکه از ارث نیا چیزی نداشت جذبکف چوبی که چوپانی کند
 این زمان از کثرت مال و منال ننگ میدارد که سلطانی کند